



چهارشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۹۹ | ۳ شعبان ۱۴۴۲ | ۲۴ صفحه | سال بیست‌ویکم - شماره ۵۹۰۲ | استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان | Wednesday - March 17, 2021



جام جم با تقدیم ویژه‌نامه‌ای خواندنی از گفت‌وگوها، چهره‌ها و اتفاقات به یاد ماندنی سال، نوروز ۱۴۰۰ را به ایرانیان تبریک می‌گوید

گفت‌وگو با حمید شاه‌آبادی، معاون سیما درباره همه آنچه سال ۹۹ در تلویزیون گذشت



خط تولید سریال‌های سیما را تعطیل نکردیم

۸

بررسی انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ در گفت‌وگویی مفصل با عباسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان



شفافیت، مبنای عمل شورای نگهبان است

۷

زیر آسمان کابل

جغرافیای نوروز

۱۰ سال در حالی نومی‌شود که افغانستان پیچیده‌ترین فصل تاریخش را سپری می‌کند. اگر بنا باشد به اتفاقات جاری پرداخت، مثنوی هفتاد من می‌شود. همه هم تلخند. لذا شب عیدی معنایی ندارد که این غم‌ها را جراحی کنیم. امروز فکر می‌کردم الان در کابل هم با تمام اخبار و اوضاع خونبارش، صدای پای عید در خیابان‌های پیچیده است. شیرینی‌های مخصوص سال نو، اهمیتی به انتحاری‌ها نمی‌دهند و یخته می‌شوند. لباس‌های نو بر سر در مغازه‌های کوچک آویزانند. در هرات و بلخ و قندهار نیز همین است و در «دوشنبه» هم جغرافیای نوروز غمگین است اما عید بزرگش را از یاد نبرده است. از سمرقند و بخارا و دره فرغانه تا ترمذ و مرو و مشهد و همدان و آبادان. از ایروان و باکو و عشق‌آباد و شیرگان و کولاب و بدخشان و آستانه تا قندهار و وزنج و زابل و کویت و پشاور. همپای درد، شعفی در این جغرافیاست و شوری که آنها را به هم پیوند می‌دهد. آنها را اعضای یک خانواده می‌کند، از تفلیس و دریای مرمره تا کاشغر.

سر آن ندارم که نظیر باستان‌گرایی‌ای که حقایق امروز را نمی‌بینند، رشته محال بیافم. انسان بر خرد خوش است و نه جغرافیا اما یک نکته در دیگاه فکرم را مشغول می‌کند. چرا همان اندک سر رشته اتصالی را که قادریم برقرار نگه داریم، می‌گسلیم. چهار دهه است، چهار میلیون مهاجر از کشور همسایه که روزگاری پاره تن ما بوده است، همان هستند اما تا سال‌های اخیر که اخبار سیاسی و دنیای مجازی مدد نکرده، فرزندان ما و خود ما از این جغرافیا هیچ نمی‌دانستیم. آموخته‌های ما از اروپا و آمریکا بسیار بیش از همسایگان مان بود و چه بسا هست در کتاب‌های درسی ردپایی از آنها نبوده و نیست. در تهران، خیابان ایتالیا و میدان آرژانتین و نوفل‌لوشاتو و پاتریس لومومبا و ... کلی‌نام‌های نامربوط دیگر داریم اما از بلخ و سمنگان و بدخشان و قبادیان و ... خبری نیست، چرا؟

امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که در سرزمین‌هایی که روزگاری جغرافیای نوروز بودند، حاکمان دل‌خوشی‌ای از این میراث بزرگ و مقدس ندارند. تنها ما مردمیم که با شیوه زندگی و تار و پود حیات مان به آن جان بخشیده ایم. زیانش و شعرهایش را پاس داشته ایم. پس راهی برای وصل کردن بیابیم، زیر بیرون از این سرزمین، حتی همین پاسداشت ظاهری نوروز مکافات دارد. داغ سمرقند و بخارا و هرات و گنجه و شروان و کجا و کجا بر دل مان مانده است اما اگر بخواهیم می‌تواند زمزمه خیابان‌های مان باشد. چه اصرار که یک کشور باشیم. می‌توانیم یک فرهنگ باشیم. همچنان که هستیم. نوروز هر سال این را یادآوری می‌کند. حالا فلان رئیس جمهور و بهمان نخست‌وزیر نخواهند و نهی کنند. چیزی عوض نمی‌شود. باز عید است و هفت شین و هفت سین و سیب و سمنو. آری نوروز غمگین است اما هنوز عید است و مهم‌تر از همه آن که هنوز هست. ۱۰



محمدحسین جعفریان

کارشناس ارشد مسائل افغانستان

درنگ

بدرود سال بد خبر

۱۰ حال خبرهای دنیا در سالی که گذشت خوش نبود. هر صفحه خبری که ورق می‌زدیم یک خبر ناگوار اضافه می‌شد و حال دل اهالی رسانه را مثل مرزد بدتر می‌کرد. بعضی اوقات به نظرم می‌رسید که این اخبار شاید به دلیل جذابیت بیشتر خبرهای تلخ و پر تنش اینقدر روی خروجی رسانه‌ها قرار می‌گیرند، اما وقتی باقی اخبار را هم مرور می‌کردیم خبر خوب چندانی پیدا نمی‌شد و دنیا گرفتار سیاهی اخبار شده بود.

جدا معتقدم حال دنیا هر روز در حال بدتر شدن است. تصور می‌کنم هر چه تقویم بیشتر ورق می‌خورم زندگی برای انسان سخت‌تر می‌شود. اسمال اما علاوه بر تمامی سختی‌هایی که هر روز به سختی‌های گذشته دنیا افزوده می‌شد کرونا هم آویز غمگینی از طاق آسمان بود که هر روز بالای سر مردم دنیا خودنمایی می‌کرد. گاهی اوقات آمار فوتی‌ها را که در خبر می‌خواندم باورم نمی‌شد، یعنی به همین سادگی داریم هموطنان خودمان را از دست می‌دهیم؟! به آمار جهانی که نگاه می‌کردم نگران تر می‌شدم و حتی گاهی اوقات برای حال نوع بشر مجبور بودم بغضم را کنترل کنم. تمام اینها را به سنجیدن تر شدن کار و افزایش شمیفت کاری و افزوده شدن بخش کرونا به اخبار اضافه کنید و تصور کنید چقدر فشار روحی بالایی در بین اهالی خبر در صدا و سیما بود که البته بعد از مدتی بخش کرونا حذف شد و گوینده اصلی خبر باید اخبار کرونا را هم می‌گفت. البته در این بین، اخباری مثل واکنس ایرانی کرونا هم گاهی اوقات التیامی بر احوال خسته اهالی خبر بود که مثل یک چراغ کوچک در طوفان، هرچند کم سو و کم رمق، اما روحیه بخش و غرور آفرین بود. به عنوان مثال در تماسی که در بخش خبری ما در دفتر آقای مخبر بعد از تریبک واکنس گرفتیم و با او روی آنتن خبر گفت‌وگو کردیم به عنوان یک خانم ایرانی به خودم افتخار کردم و حال همه مان خیلی خوب شد.

این صحیح است که خداوند در قرآن می‌فرماید که ما شمارا در سختی آفریدیم، اما سالی که گذشت از همه نظر و برای تمام مردم دنیا سخت بود. از انفعارهای کشورهای اطراف خودمان مثل افغانستان و عراق گرفته تا اتفاقات و انتخابات آمریکا در آن سوی دنیا و کشته‌هایی که هر روز به واسطه این ویروس منحوس به خاطره‌ها افزوده می‌شدند همه و همه این سال را در بین سال‌های مختلف متمایز کرده بود و باعث شد دنیا سال ملتهمی داشته باشد، هرچند، روزهای پایانی سال اخبار سیاه کمتری روی کاغذهای سفید نقش می‌بندند و به نظر می‌رسد پیشانی تب آلود زمین کمی خنک‌تر شده باشد. باتمامی این تفاسیر تصور می‌کنم تا آن غایب سفر کرده که گره تمام گرفتاری‌ها به دستان مبارک ایشان باز می‌شود ظهور نکند هیچ باری از روی دوش جامعه برداشته نمی‌شود، ما سال بسیار سختی را پشت سر گذاشتیم. تمام دنیا درگیر اتفاقات بزرگ و سخت بود، اما آرزوی من همچنان همان است که خداوند به انسان رحم کند و خبر ظهور مهدی موعود را بخوانم. ان شاء الله...



فصه سادات حسینی

گوینده خبر

نگاه

خداقوت آقای وزیر!

۱۰ می‌خواهم همین اول کار سراسر بروم سراصل موضوع. می‌خواهم درباره «سعید نمکی» صحبت کنم. وزیر بهداشتی که یک سال بعد از وزیر شدنش سروکله کرونا پیدا شد. همه مان می‌کردیم نهایت بعد ۶ ماه‌کنده

کرونا را خُرد می‌کنیم و زندگی مان به روال عادی برمی‌گردد. اما این‌طور نشد. کرونا هر روز چهره جدیدتری از خودش نشان داد و کار به جایی رسید که ماسک و دستکش شد تیپ سال ۱۳۹۹. من به عنوان روزنامه‌نگار شاید دلم بخواهد جای خیلی‌ها باشم. مثلاً جای رئیس بانک مرکزی یا وزیر خارجه اما این روزها وقتی فکر می‌کنم در این سال سخت، وزیر بهداشت باشم، هول می‌افتد توی دلم. وزیر شدن و مسؤول ماندن در چنین روزگاری کار سختی است. یادمان نرود روزهایی که ماسک و ژل ضد عفونی و گان پزشکی نایاب بود. یادمان نرود روزهایی که از ترس کرونا از جلوی درمانگاه محله مان هم رد نمی‌شدیم.

یادمان نرود روزهایی که حتی از ترس ابتلا حتی بسته‌های نان را هم می‌شستیم و خودشان را در خانه قرنطینه کردند. حالا را می‌کنیم. خیلی سخت است وزیر بهداشتی یک کشور در دوران تحریم باشی، کرونا در حال شیوع باشد، دسترسی به دارو و تجهیزات پزشکی و بهداشتی کم باشد یا اصلان باشدو محکم ایستادگی کنی. یادمان نرود خیلی از وزرای بهداشت کشورهای که نه تحریم بودند و نه مشکل دارو داشتند استعفا کردند و خودشان را در خانه قرنطینه کردند. حالا را نگاه نکنید که با همت انقلابی جوانان این کشور به وفور ماسک و دستکش و مواد بهداشتی و کیت‌های تشخیص و تجهیزات پزشکی برای مقابله با کرونا پیدا می‌شود. حالا را نگاه نکنید که کارخانه‌های تولید واکنس کارشان را شروع کرده‌اند و احتمالاً تا خرداد ۱۴۰۰ بخش زیادی از مردم کشور مان واکنسینه خواهد شد. حالا را نگاه نکنید که گرچه ویروس قوی‌شده و هر روز یک جهش جدید می‌کند ولی ما هم به جگندگی با این ویروس آشناتر شده ایم.

فرمانده بودن سخت است و فرمانده ماندن سخت‌تر و به نظرم سعید نمکی با همه انتقادهایی که به هر وزیر بهداشتی در این روزگار کرونا بی می‌توان داشت فرمانده خوبی بود. فرماندهی که به جای نشستن در سنگر فرماندهی در پشت جبهه، خودش را رساند وسط معرکه کرونا. فرماندهی که در کنار کرونا حواسش به همه اکران نظام سلامت هم بود. سال ۹۹ برای همه ما سخت بود اما برای کادر درمان و در رأس آن آقای وزیر سخت‌تر. مردم ایران قدر دان و پاسدار همه این زحمات و از خودگذشتگی‌ها هستند. خداقوت به همه کادر درمان به ویژه آقای وزیر!



محمد عکاف

عضو شورای سردبیری

یادداشت

سین هشتم؛ سردبیر

۱۰ آخر سال هیچ وقت خوب نیست، همه می‌دوند و دست آخر سال در آنجا که باید تمام می‌شود، نه در آنجا که می‌خواهیم. روزهای آخر اینقدر تنگی می‌گذرد که انگار هر دو روز یک روز است و سوت پایان را که می‌زنند مثل این است که بعد از یک مهمانی سیصد و شصت و خرده‌ای روز، لباس‌های مجلسی را عوض می‌کنید، کشش‌های چرمی را درمی‌آورید و به تخت خواب برمی‌گردید و پتویی خنک روی سرتان می‌کشید و تمام.

درست در این لحظه مثل تمام مهمانی‌های دنیا، چهره همان‌های آمده و نیامده مثل فیلم از مقابل چشمان مان عبور می‌کند، می‌خندیم، بغض می‌کنیم، حرص می‌خوریم و حتی گریه می‌کنیم و در یک‌گراند تمام این تصاویر شاید چند موسیقی در فضای خالی گوش‌مبانی مان پخش شود که در طول مهمانی زیاد شنیده بودیم. بعد اینقدر روی این پهلوی و آن پهلوی به اتفاقات روز گذشته فکر می‌کنیم که آرام آرام خوابان می‌برد و در سکوتی غرق می‌شویم و وقتی چشم باز می‌کنیم یک روز دیگر از راه رسیده است، یک روز جدید و یک مهمانی جدید! در این فاصله ورود به تخت خواب و خوابیدن است که به خاطر می‌آوریم چه حرف‌ها می‌شد بزنیم و نگفتیم، چه کارها می‌شد انجام داد و نکردیم، چه خوراکی‌ها که نخوردیم، چه بخشش‌ها که نکردیم و از همه مهم‌تر چه آدم‌ها که از دست ندادیم، حالا این از دست دادن می‌خواهد به قهر باشد، به دوری مسافت باشد یا به مرگ.

برای ما که اغلب ساکن طبقه وسط عمر آدمیزادی هستیم و کم‌کم داریم جوانه‌های پیری را روی شاخ و برگ مان تجربه می‌کنیم، مرگ عزیزان شاید پدیده نو ظهوری باشد، اما به واسطه کرونا آشنایی ما با مرگ عزیزان یک کمی آتی بود.

سال را که با کرونا شروع می‌کردیم در مخیله بد بین‌هایمان هم نمی‌گنجید مهمان ناخوانده حالا حالاها بماند، حتی باور نمی‌کردیم هر کدام سهم خودمان را از داغ بزرگ این بیماری بزرگ برداریم، حالا ما همه ما مردم با یکدیگر همدردیم، هر کدام حداقل یک بار اشکی بر مزار ریخته ایم و گلی بر خاکی برپر کرده ایم.

امروز بعد از تمام این سیصد و شصت و چند روزی که به واسطه ماسک کمتر از گذشته نفس کشیدیم، می‌خواهم توصیه کنم که بنشینیم و با هم بشماریم سالی که گذشت چه بر ما گذشت و چه باید ببریم و چه باید جا بگذاریم. ما هیچ‌کدام کم نمی‌بخشیم، بخشی از جوانی بخشی از زندگی و بخشی از خاطرات مان را روی میز زندگی بازی باختیم، انگار کرونا که نه، مرگ می‌دانست از کجا به کدام مان حمله کند بیشتر زخم می‌خوریم. کدام زخم را بشمارم که یکی چا نماند؟ کدام درد را بگویم که همه را گفته باشیم؟ سال ۱۳۹۹ سال آوار ست، سالی که روی سر همه مان ریخته و نمی‌دانیم وقتی از زیر خاک بیرون بیاییم دنیا چه شکلی شده است. من، تمام غم‌های سال ۱۳۹۹ را - هرچه که باشد - می‌گذارم و تمام یادها را با خودم می‌برم. نمی‌خواهم باری که از پیل بین دو سال عبور می‌دهم اینقدر سنگین باشد که نتوانم عبور کنم و حوّل حالنا از کنارم بگذرد و من جا بمانم.

من سردبیر رفتم! اما به عنوان سین هشتم روی سفره سال نو می‌گذارم تا یادم بماند کرونا یا ما چه کرد، حتماً اما عکسی انتخاب می‌کنم که روح...! رایجی توی قایب با نشاط لبخند زده باشد. هیچ‌گاه نمی‌خواهم باور کنم زندگی اینقدر می‌تواند بدون توجه به ما کار خودش را بکند. دلم می‌خواهد زندگی را ببخشم. دلم می‌خواهد وقتی سرم را زیر آن پتوی آخر سال می‌کنم، همان پتویی که خنکای ملحفه سفیدش پشت پلک‌های بسته‌ام را نوازش می‌کند، تصویری که از مقابل چشمانم عبور می‌کند، قطاری باشد که از توی تمام پنجره‌ها یک نفر به من لبخند می‌زند، دلم می‌خواهد تمام آنها را که رفته اند، مسافران آن قطار ببینم که حالشان آن طرف جنگل‌های مهرگفته خوب است و می‌روند تا در آستانه دروازه تالارهای بزرگ مهمانی دیگری منتظر من بایستند.

هیچ سالی را به خاطر ندارم که عبورش خوشحال نبوده باشم، اما سال ۱۳۹۹ بدون شک بهترین سال برای نبودن است، کاش زودتر ناخن‌هایش را بگیرند، موهایش را کوتاه کنند تا از این دنیا دل بکنند و بروند، به این امید که آن طرف دروازه‌های سال نو، بهاری دلنشین در انتظار ما باشد، ان شاء الله...



مرتضی درخشان

روزنامه‌نگار



در مقابل اعداها؛ مسئولیت
اقدامات بانک سینا در حوزه مسئولیت‌های اجتماعی

نگاهی به اقدامات بانک سینا
در بخش مسئولیت‌های اجتماعی

شرح در صفحه ۶